

نویسنده: پروفیسور بارت روبین
ترجمه از: سرور یورش

نجات افغانستان

پروفیسور بارت روبین، پژوهشگر، نویسنده، مؤرخ و افغانستان شناس برجسته امریکایی، در حال حاضر مدیر مطالعات و عضو ارشد مرکز همکاری بین المللی در دانشگاه نیویارک است.

او آثار و نوشته های ارزشمند متعدد درباره افغانستان، از جمله: «فروپاشی افغانستان» را به رشته تحریر درآورده است. موصوف به حیث مشاور و نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در مذاکره هایی که تحت سرپرستی سازمان ملل متحد در مورد افغانستان در سال ۲۰۰۱م. در بن صورت گرفت، خدمت نموده است.

این مقاله در شماره جنوری- فبروری ۲۰۰۷م. مجله «فارین افیرز»، که در ایالات متحده امریکا انتشار مییابد، به چاپ رسیده است.

مترجم

دوباره زنده شدن طالبان،

افغانستان از نقطه سقوط یک قدم به عقب رفته است. قوای ناتو، تهاجم جبهه یی طالبان را در تابستان گذشته درهم شکست. قوای ناتو این کار را به قیمت تحمل تلفات سنگین در قوای خود و وارد آوردن تلفات سنگین بر جانب مقابل انجام داد. این تلفات بیشتر از هر سال دیگر پس از آغاز «عملیات آزادی پاینده» در سال ۲۰۰۱م. (و چهار برابر بیشتر از سال ۲۰۰۵م.) بود.

طالبان هدف خود را اشغال ناحیه یی در غرب کندهار قرار داده بودند، به امید این که گرفتن ناحیه مذکور موجب بحران در کابل پایتخت کشور، خواهد گردید. اما، به رغم عقبزدن این تهاجم، شورشی که توسط طالبان رهبری میگردد در هر دو طرف مرز

افغانستان - پاکستان هنوز فعال است و منطقه سرحدی یک بار دیگر به پناهگاه آنچه که رییس جمهور جورج بوش زمانی آن را تهدید عمده برای ایالات متحده آمریکا خوانده بود، یعنی «گروههای تروریستی جهانگستر» مبدل گشته است.

شورشیان استراتیژی بمبگذاریهای انتحاری، استفاده از تکنالوژی آلات انفجاری دست ساخته و ارتباطهای مخابراتی جهانشمول را از عراق به افغانستان و پاکستان وارد نموده اند. حمله های شورشیان به بسته شدن «۳۵ درصد» مکاتب در جنوب کشور انجامیده است. حتی با وجود که تولید مواد مخدر به سطح بیسابقه رسیده است، رشد بطی اقتصاد نمیتواند عمده ترین احتیاجهای مردم را برآورده سازد و بسیاری از رهبران و بزرگان افغانی حکومت را متهم میکنند که خود منبع عمده سؤاستفاده و بی امنیتیست.

در صورتی که حکومت لرزان افغانستان هم منابع و هم رهبری لازم برای ایجاد مفیدیت قابل لمس در مناطقی که از وجود شورشیان تصفیه گردیده اند به دست نیاورد، حضور بین المللی در افغانستان به چیزی مشابه به اشغال خارجی مبدل خواهد شد - اشغالی که افغانها در نهایت رد خواهند کرد.

سیاستمداران ایالات متحده آمریکا، نی تنها از سال ۲۰۰۱م. به این سو بل که برای چندین دهه، خطرهای ناشی از اوضاع افغانستان را کم بها داده اند. آن ها امروز نیز به این کار ادامه میدهند. صرفاً اصلاح کردن مسیر سیاسی برای جلوگیری از لغزیدن کشور به هرج و مرج کافی نخواهد بود. واشنگتن و شرکای بین المللی آن باید بر استراتیژی خود تجدیدنظر نمایند و افزایش قابل ملاحظه را هم در منابعی که به افغانستان اختصاص میدهند و هم در اثربخشی استفاده از این منابع به عمل آورند.

تنها یک اقدام دراماتیک میتواند این ادراکِ تعمیم یافته را، هم در میان افغانها و هم در میان همسایه گان آن ها، که افغانستان برای آمریکا اولویت ندارد و در نتیجه

طالبان برنده خواهند شد، دگرگون سازد. سیاست واشنگتن مبنی بر آرام ساختن پاکستان، برگرداندن منابع به عراق و سرمایه گذاری بسیار ناچیز در افغانستان - که مساعدتهای سرانه کمتر از کشورهای دارای شرایط مشابه بازسازی بعد از جنگ دریافت مینماید - به این بدگمانی دامن زده است.

برخلاف ادعاهای اداره بوش، که بعد از حمله های «۱۱ / سپتامبر / ۲۰۰۱م.» به سرعت توجه خود را به سوی عراق و رؤیای بزرگ دگرگونسازی در شرقمیانه معطوف کرد، مرکز عمده «تروریسم جهانگستر» در پاکستان است. القاعده، با استفاده ماهرانه از ضعف دولت در کمر بند قبیلہ یی پشتون در امتداد مرز افغانستان - پاکستان، به تأسیس مجدد پایگاههای خویش موفق گردید. به گفته یک قوماندان نظامی غربی در افغانستان، «تا زمانی که ما بتوانیم کمر بند قبیلہ یی را دگرگون سازیم، ایالات متحده امریکا در مخاطره قرار خواهد داشت.»

ائتلاف بین المللی به رهبری ایالات متحده امریکا، نی تنها به این هدف در جنگ ۲۰۰۱م. افغانستان نایل نگردید، بل که صرفاً هسته رهبری القاعده و طالبان را از افغانستان به پاکستان انتقال داد، بدون آن که استراتژی یی برای تحکیم این پیشرفت واضح داشته باشد. اداره بوش نتوانست زمینه بازگشت صلح آمیز به افغانستان را برای آن عده از جنگجویان طالبان که نمیخواستند از القاعده پشتیبانی نمایند فراهم سازد و سیاست امریکا مبنی بر بازداشت های غیرقانونی در گوانتانامو (کیوبا) و پایگاه هوایی بگرام در افغانستان، آن ها را به پناهگزینی در پاکستان و افتادن در دامن القاعده وادار ساخت.

در عین زمان، طالبان با استفاده از فراریان افغانی به سربازگیری های جدید از کمپهای تربیتی دست ناخورده و مدرسه های تولید جنگجویان بنیادگرا (آن طرف سرحد) و نیز از میان قبایل ناراضی و بیگانه شده در اثر تلفات غیرنظامیان و سؤاداره حکومت و ائتلاف (بین المللی) پرداخته اند و ساختار قومانده، شبکه های سربازگیری، مؤسسه

های تمویل و پایگاههای لوژستیکی خود را در پاکستان بازسازی نموده اند. در «۱۹/ سپتامبر / ۲۰۰۱»، پرویز مشرف، رییس جمهور پاکستان، در خطابه خود به مردم گفت: که او، «به خاطر آن که به افغانستان و طالبان صدمه نرسد» مجبور گردیده، تا با پاکستان همکاری نماید. بنا بر آن، موصوف از این که از هدایت‌های حکومت بوش در جهت تمرکز توجه بر سطح بالایی رهبری القاعده پیروی میکند، در حالی که طالبان را نادیده میگیرد، خیلی خورسند است. استخبارات جمع آوری شده در دوران تهاجم نظامی غرب در نیمه سال ۲۰۰۶م. این حقیقت را تأیید مینماید که سازمان استخباراتی نظامی پاکستان (آی. اس. آی) به پشتیبانی فعال از رهبری طالبان، که اکنون از کوئته، شهر مرکزی ایالت بلوچستان در غرب پاکستان فعالیت مینماید، ادامه میدهد. در نتیجه این پشتیبانی، شورشیان ماورای سرحد از جامعه فقرزده و حکومت ناتوان افغانستان به طور مؤثر بهره گرفته اند.

در ماه می ۲۰۰۶م.، "امرالله صالح"، رییس اداره استخبارات ملی افغانستان، از خطری که شورشیان ایجاد نموده اند ارزیابی به عمل آورد. صالح، که در دوران «عملیات آزادی پاینده» به حیث شخص رابط اتحاد شمال با «سی. آی. ای» اجرای وظیفه مینمود، در ارزیابی خود نتیجه گیری نموده، که پیشرفتهای سیاسی در افغانستان با استراتیژی استحکام این پیشرفتها همراه نبوده است. موصوف در ارزیابی خود میگوید: «اهرُم مشروعیت دولت افغانستان نباید در اثر بی کفایتی ما در شناخت دشمن و شناخت خود ما و نیز ناتوانی ما در استفاده مؤثر از منابع موجود پایین آورده شود.»

قوماندانان نظامی و کارمندان استخباراتی امریکا اخطاریه "صالح" به را قوماندانان محلی و اجنتهای خود در افغانستان و هم چنان به مقامهای عالیة خویش در واشنگتن به طور متحدالمال ارسال نموده اند.

حفاظت دستاوردهای پنجمسال گذشته مربوط به آن است که به این خطریه تا چه اندازه توجه مبذول می‌گردد.

باخت در جنگ افغانستان، باخت ماست،

در سال گذشته وقوع یک رشته حوادث موجب‌های افزایش خطرها در افغانستان را فراهم آورد و تهدیدی را که متوجه مساعی بین‌المللی در این کشور است، روشن ساخت. آینده ناتو مربوط به موفقیت آن در این نخستین جا به جاسازی قوای نظامی در خارج از اروپاست. شورش بنیافته در پاکستان و رهبری شونده توسط طالبان، به رغم آن که در جنوب به عقب‌نشینی وادار گردید، در فعالیت خود در مناطق جنوبی و شرقی کشور بیشتر از پیش جسورتر و مهلکتر گردیده است و حتی موجودیت خود را تا اطراف کابل توسعه بخشیده است. هنگامی که ناتو قوای خود را در ساحه‌هایی که توسط قوای ائتلاف بین‌المللی نادیده گرفته شده بود - عمدتاً در ولایت جنوبی هلمند - جا به جا ساخت، طالبان با نیرومندی و قابلیت مانور بیشتر پاسخ دادند. در «۸ سپتامبر» یک حمله خیلی جسورانه به یک قطار ائتلاف (بین‌المللی) در شهر «۱۶ نفر»، به شمول دو سرباز امریکایی را در نزدیکی سفارت امریکا، که منطقه شدیداً استحکام یافته شهر کابل را تشکیل می‌دهد، به قتل رسانید. حتی در شرایطی که ناتو قوای خود را در سرتاسر کشور - به خصوص در ولایت هلمند، یکی از مناطق نفوذی عمده طالبان که در حدود «۴۰ درصد» موادمخدر جهان را تولید مینماید - جا به جا ساخته است، طالبان نیرومندی و چابکی افزاینده را از خود تبارز داده‌اند.

در عین زمان، مؤثریت زیاد تأسیسات محدود طالبان و مجازات بیرحمانه آن‌ها در قبال «همکاران» (حکومت و ائتلاف بین‌المللی) بسیاری از مردم افغانستان را در موقف بیطرفانه و منفعل قرار داده است. تنها استحکام سیاسی پیروزیهای نظامی ناتو و ائتلاف (بین‌المللی) میتواند این اطمینان را در میان مردم به وجود آورد که پشتیبانی از حکومت خطرهایی را در بر ندارد. در حال حاضر دولت موازی طالبان در

برخی مناطق وجود دارد و مردم محل به طور روزافزون به محاکم طالبان - که مؤثرتر و عادلانه تر از سیستم قضایی فاسد دولت مرکزی تثبیت گردیده اند - روی می آورند. بمبگذاریه‌های انتحاری که قبل از کاربرد موفقانه آن‌ها در عراق، در افغانستان ناشناخته بود، اخیراً باعث ترور و وحشت در کابل و مناطق دیگر گردیده است. حمله های انتحاری به پاکستان نیز سرایت نموده است.

در چهار سفری که من در سال ۲۰۰۶م. به افغانستان نمودم (جنوری، مارچ، اپریل، جولای، اگست و نوامبر)، عجز و مأیوسیتِ رشدیابنده بسیار مشهود بود. در جولای، یک دیپلمات غربی که برای مدت «۳ سال» در افغانستان بود، در ملاقات با من سخنان خود را با برافروخته گی آغاز نموده گفت: «من هیچ گاه به این اندازه دلگیر و افسرده نبوده ام. چنان به نظر میرسد که شورشیان در کار خود موفق اند.»

یکی از بزرگان از ولایت کُندر، در شرق افغانستان، گفت، که اقدامهای حکومت بر ضد شورشیان بدون جهت ضعیف است که «مردم به هیچ یک از مأموران دولت اعتماد ندارند.»

ریش سفیدی از ولایت شمالی بغلان، این احساس را تأیید نموده گفت: «مردم اکنون امیدی به این حکومت ندارند.»

یک مأمورِ ملل متحد اظهار داشت: «در این اواخر تعدادِ مردمی که کشور را ترک میگویند آن قدر زیاد است که پاسپورتهای حکومت به اتمام رسیده است.»

یک وزیر سابقه که اکنون عضو برجسته پارلمان است، برایم گفت: «شرایط در افغانستان برای بنیادگرایی پُخته است. اوضاع ما حل نشده بود که (جنگ) عراق آغاز گردید. عراق حل نشده که در فلسطین و لبنان جنگ در گرفت. شاید بعداً نوبت ایران باشد...؛ قیمت همه آن‌ها را باید ما بپردازیم.»

یکی از بزرگان قومی، که رییس جمهور حامد کرزی را هنگامی که موصوف به طور مخفیانه برضد طالبان فعالیت مینمود، در خانه خود جای داده بود، برایم توضیح داد، که چگونه توسط سربازان امریکایی بازداشت گردید: آن ها سر او را با پارچه سیاه پوشانیدند، او را دوان دوان با خود بردند و سپس بدون هیچ گونه توضیح او را رها نمودند. موصوف نتیجه گیری نموده گفت: «آنچه را که ما میدانیم این است، که خارجیان برای ما به راستی و صداقت کمک نمیکنند. ما فکر میکنیم، که خارجیان نمیخواهند افغانستان از نو آباد گردد.»

ولی در میان آنانی که من با آن ها صحبت نمودم، هیچ کس حاضر نبود به اوضاع ناشی از تشدید فعالیت شورشیان تسلیم گردد. یکی از همان بزرگانی که از فساد حکومت و فاصله آن از مردم شکایت میکرد، این را هم گفت: که «ما با طالبان بودیم و بیرحمی آنان را دیده ایم. مردم نمیخواهند آن ها دوباره روی کار آیند.»

یک تاجر میوه از کندهار شکایت کنان گفت: «طالبان ما را لت و کوب میکنند و از ما غذا میخواهند؛ سپس حکومت ما را به خاطر کمک به طالبان لت و کوب میکند.» با این وصف، او و همراهانش کرزی را بهترین رهبر کشور در سی سال گذشته میدانند، که تلویحاً به معنای تأیید است. روشن است که این یک تأیید ضعیف ولی با اهمیت است.

یکی از رهبران نظامی غربی گفت: «من معتقدم که باید جامعه بین المللی منابع مصرفی خود را دوچند بسازد. ما نمیتوانیم با مصارف اندک پیروز گردیم و نیروهای منطقه یی و داخلی دشمن را دفع نماییم. گذشته از همه، باخت جنگ افغانستان، در حقیقت باخت ماست.»

جنگ سی ساله،

بالاگرفتنِ خشونتِ اخیر صرفاً آخرین فصل جنگ سی سالهٔ افغانستان را تشکیل میدهد. این جنگ به مثابهٔ نبرد ایدیالوژیکی جنگ سرد آغاز گردید و سپس به تصادم دسته بندیها و تنظیمهای فرقه یی - تباری منطقه یی انکشاف نمود و سرانجام به مرکز درگیری وسیعتر بین غرب و شبکهٔ تروریستی اسلامی فراملتی مُبدل گشت.

تعجب آور نیست که این شبکهٔ تروریستی، افغانستان را به حیث پایگاه خود انتخاب نمود. درست همان طور که لنین زمانی (در مورد انقلاب سوسیالیستی) پیشبینی نموده بود، شبکهٔ مذکور به ضعیف ترین حلقهٔ زنجیر زنگزدهٔ سیستمهای دولتی معاصر چنگ زد.

افغانستانِ امروز به مثابهٔ یک دولت حایل در داخل ساحةٔ نفوذ هند بریتانیایی شکل گرفت. از آن جایی که حکومت در آن زمان، درست مانند اکنون، توانایی آن را نداشت که عواید کافی از این سرزمین خشک و بیحاصل استخراج نماید تا بر آن حکمرانی کند، فعالیت چنین حکومتی با توانایی نخبه گانِ دریافت کنندهٔ هزینه ها و مستمریهای (بیرونی) به منظور کنترل این سرزمین به حیث بخشی از قلمرو تدافعی امپراتوریهای خارجی سر و کار داشت تا با وظیفهٔ فراهم آوری وسایل امنیت و اداره برای مردمِ افغانستان.

از این جاست، که با پراداکس (تناقض) افغانستانِ معاصر، که غالباً از آن یادآوری میشود، رو به رو میگردیم؛ به این معنی که: کشوری که به ادارهٔ غیرمتمرکز ضرورت دارد تا بتواند خدماتهای لازم را برای نفوس متفرق و دارای تبارهای متنوع افغانستان عرضه نماید، حایز یکی از متمرکزترین حکومتهای جهان است. این تناقض موجب آن گردیده است که احتیاجهای عمدهٔ اتباع افغانستان تا اندازهٔ زیادی برآورده نشده باقی بماند و این امر آن ها را در قبال نیروهای خارجی که از ایام قدیم به این سو

کشمکشها و منازعه های خود را به میدان جنگ افغانی آورده اند، آسیب پذیر ساخته است.

در قرن هژدهم، با سقوط امپراتوریهای همجوار، رهبران قبایل افغان از فرصت استفاده نموده به بنانهادن دولتهای محلی از طریق تسخیر غنی ترین ساحه ها در منطقه پرداختند.

در سال ۱۷۱۵م. میرویس خان هوتک (عضو همان قبیله پشتون کندهاری که ملا محمد عمر، رهبر طالبان، به آن تعلق دارد) حکمران شیعه کندهار را، که در آن وقت یکی از آستانهای امپراتوری صفوی ایران را تشکیل میداد، معزول نمود. هفتسال بعد، پسر او اصفهان، پایتخت وقت ایران را فتح نمود. بعدها نادرشاه، یک رهبر ترکمن، اصفهان را اشغال کرد و برای فتح کابل و دهلی لشکرکشی نمود.

هنگامی که نادرشاه در سال ۱۷۴۷م. به قتل رسید، قوماندان محافظان شخصی او، احمدخان ابدالی (عضو همان قبیله پشتون کندهاری که رییس جمهور کرزی به آن منسوب است) به کندهار عقبنشینی نمود و در آن جا، مطابق به تواریخ رسمی، در یک جرگه قومی، به حیث پادشاه افغانها برگزیده شد. احمدشاه ابدالی قبایلی را که ارتش او را تشکیل داده بودند در جنگهای متعدد و در فتح کشمیر و پنجاب رهبری نمود.

توسعه امپراتوریهای بریتانیا و روسیه فرصت فتح و غارت خارجی را از بین برد و بنیاد مالی قدرت حکمرانان را فرو ریخت. این اوضاع، افغانستان را برای قسمت زیادی از قرن نوزدهم در آشوب و خانه جنگی فرو برد.

با گسترش امپراتوری بریتانیا به شمالغرب نیم قاره هند به سوی آسیای میانه، انگلیسها نخست تلاش ورزیدند افغانستان را تسخیر نمایند، ولی بعدها، پس از دو

جنگ افغان-انگلیس، تصمیم گرفتند آن را در موقف حایل در برابر امپراتوری روسیه در شمال قرار دهند.

بریتانیا به منظور جداساختن امپراتوری خود (هند بریتانیایی) از روسیه، مرز سه ردیفی را از طریق انعقاد یک رشته قراردادها و معاهده ها با کابل و ماسکو تأسیس نمود.

نخستین مرز، مناطق تحت اداره مستقیم بریتانیا در نیم قاره هند را از مناطقی که زیر کنترل قبایل پشتون قرار داشت جدا نمود (امروز این خط مناطق تحت اداره دولت پاکستان را با ایجنسیهای قبایلی تحت اداره فدرالی تقسیم مینماید).

دومین مرز، یعنی خط دیورند، مناطق قبایلی پشتون را از قلمرو تحت اداره امیر افغانستان جدا ساخت (پاکستان و بقیه جامعه بین المللی این خط را به حیث سرحد بین المللی بین افغانستان و پاکستان می‌شناسند، ولی افغانستان هیچ گاه آن را نپذیرفته است).

سومین ردیف مرزی، یعنی سرحدات افغانستان با روسیه، ایران و چین، حدود ساحه نفوذ بریتانیا را تعیین نمود. بریتانیا با هزینه های پولی و تهیه سلاح، امیر را قادر ساخت تا افغانستان را تحت انقیاد و کنترل خود درآورد.

ولی در قرن بیستم، اضمحلال امپراتوریهای یادشده (بریتانیا و روسیه) این ترتیبات امنیتی را از بین برد. سومین جنگ افغان-انگلیس در سال ۱۹۱۹م. به شناخت حاکمیت کامل افغانستان انجامید. نخستین شاه مستقل کشور، امان الله خان، به تأسیس یک دولت ملیگرای نیرومند آغاز نمود. موصوف منابع ناچیز موجود را، به جای آن که در ایجاد یک اردو خرج نماید، روی پلانهای انکشافی مصرف نمود و این امر او را در برابر قیام آسیب پذیر ساخت و از این رو دولت موصوف پس از یک دهه سقوط

نمود. بریتانیا، نادرشاه، یکی دیگر از مدعیان (سلطنت) را کمک نمود، تا شکل ضعیفتر دولت را تأسیس نماید. سپس در اواخر سالهای ۱۹۴۰م. استقلال و تقسیم نیم قاره هند (به هندوستان و پاکستان) فرا رسید و این امر اوضاع استراتژیک در منطقه را به طور دراماتیک تغییر داد.

بلافاصله پس از تقسیم نیم قاره هند، تنشج بین افغانستان و پاکستان آغاز گردید.

افغانستان ادعا نمود که پاکستان یک دولت جدیدالتأسیس است نی جانشین هند بریتانیایی و از این رو تمام معاهده های قبلی در مورد سرحدات منقضی گردیده اند. لویه جرگه یی در کابل از شناخت خط دیورند به حیث سرحد بین المللی انکار نمود و خواستار حق خودارادیت قلمروهای مردم قبایلی به عنوان پشتونستان گردید.

در نتیجه، زد و خوردهایی در امتداد خط دیورند با حمایت مخفیانه هر دو دولت آغاز گردید. در عین زمان، اسلام آباد خود را با ایالات متحده آمریکا ملحق نمود تا بتواند در برابر هند ایستاده گی و مقاومت نماید و این خود موجب گردید که افغانستان به کمک ماسکو اتکا کند تا اردوی خود را تربیه و تجهیز نماید.

در نتیجه، پاکستان افغانستان را به حیث بخشی از محور دهلی- کابل- ماسکو، که آن را تهدید عمده برای امنیت خود میدانست، قلمداد نمود. پاکستان، به کمک ایالات متحده آمریکا، ظرفیت سازماندهی مخفیانه جنگ جهادی غیرمتناظر را به دست آورد که سرانجام آن را هم در افغانستان و هم در کشمیر مورد استفاده قرار داد.

در جریان نخستین دهه های جنگ سرد، افغانستان سیاست عدم انسلاک را دنبال نمود. دو ابرقدرت (امریکا و شوروی) موقف غیررسمی همزیستی را (در افغانستان) اتخاذ نمودند و هرکدام مؤسسات و بخشهای مختلف کشور را مورد حمایت و مساعدت قرار دادند. گفته مشهوریست، که یک رهبر افغان سگرت امریکایی را با

گوگرد (کبریت) شوروی روشن مینمود. ولی این شیوه کار در نهایت برای صحت‌مندی و سلامتی افغانستان زیان آور به اثبات رسید.

در اپریل ۱۹۷۸م. یک کودتای افسران نظامی کمونیست گروهی از بنیادگرایان را به قدرت رسانید که سیاستهای تندروانه آن‌ها موجب تحریک شورش گردید. ورود قوای نظامی اتحادشوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹م.، گروه دیگری از کمونیستها را روی کار آورد و این اقدام شورش ضد حکومت را به جهاد علیه قوای مهاجم مبدل ساخت. ایالات متحده آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی و دیگران با مصرف بلیونها دالر مجاهدان افغانی ضد کمونیست و همدستان عربی آن‌ها را مورد حمایت قرار دادند و این امر زیربنای جهاد منطقه‌یی و جهانی را پی ریزی نمود.

چنان به نظر میرسید که با انعقاد توافقها در سال «۱۹۸۸م. در ژنیو» جنگ داخلی به پایان خواهد رسید. این توافقها شامل خروج سربازان شوروی و قطع کمکهای نظامی خارجی به مجاهدین بود (در حالی که ادامه کمکهای شوروی به حکومت کمونیستی در کابل را مجاز میدانست). ولی ایالات متحده آمریکا و پاکستان که هدف خود را امحای کامل نفوذ شوروی در افغانستان قرار داده بودند، مندرجات مربوط توقف تسلیحات به مقاومت (یکی از اجزای متشکله توافقه‌های ژنیو) را نادیده گرفتند، که در نتیجه جنگ ادامه یافت و سرانجام دولت منقرض گردید.

در اوایل دهه ۱۹۹۰م.، هنگامی که اتحادشوروی از هم پاشید و ایالات متحده آمریکا از افغانستان دست کشید، جنگ فرقه‌یی- تباری ملیشاهای (مجاهدان) در گرفت. ترافیک موادمخدر به طور فاحش بالا گرفت و بنیادگرایان عرب و دیگر افراطیون اسلامی غیرافغانی پایگاه خود را (در کشور) استحکام بخشیدند. پاکستان، که هنوز در جنگهای داخلی افغانستان به طور عمیق و وسیع ذیدخل بود، گروه بنیادگرای ملاهای عمدتاً پشتون به نام طالبان را مورد حمایت قرار داد. طالبان به کمک اسلام آباد توانستند تا سال ۱۹۹۸م. قسمت اعظم افغانستان را زیر کنترل خود درآورند. آن

ها مقاومت ضد طالبان - متشکل از مجاهدان قبلی و ملیشاهای تحت حمایت شوروی، که اکثراً متعلق به گروههای تباری غیرپشتون و همواره با هم در نزاع و کشمکش بودند، در وجود «اتحاد شمال» را عملاً مجبور ساختند به سوی بخشهای کوچکی از اراضی در شمالشرق این کشور عقبنشینی نماید.

طالبان، موازی با تحکیم قبضه خود بر افغانستان، قوانین اسلامی را به طور خشن و تندروانه مورد انطباق قرار دادند و خود را به طور روزافزون با آسامه بن لادن، که بعد از اخراجش از سودان در سال ۱۹۹۶م. به افغانستان آمده بود، متحد ساختند.

بعد از فروریزی اتحادشوروی، واشنگتن این فرضیه را پذیرفته بود که سقوط افغانستان تقسیم شده به مناطق نفوذ جنگسالاران در حال جنگ با هم دیگر - که بسیاری از آن ها با دولتهای همجوار و دیگر نیروهای خارجی وارد اتحاد گردیده بودند - ارزش آن را نداشت که امریکا در مورد آن تشویشی به خود راه میداد. حکومت کلینتون به خطر رشديابنده در افغانستان وقتی پی بُرد که القاعده دو سفارت امریکا را در افریقا در سال ۱۹۹۸م. منفجر نمود؛ ولی هرگز دست به اقدام قاطع نزد و هنگامی که اداره بوش روی کار آمد، به مسایل دیگری ارجحیت داده شد. این حمله های تروریستی ۱۱ / سپتامبر بود که واشنگتن را وادار کرد تا دریابد که یک آپوزیسیون تروریستی جهانشمول در حال نیروگرفتن است. این آپوزیسیون تروریستی جهانگستر همان سرمایه بشری و فزیکتی را به کار بُرد که امریکا و متحدان آن (به خصوص عربستان سعودی)، در تلاش برای پیاده نمودن طرحهای استراتژیک خود در جنگ سرد، از طریق سازمانهای استخباراتی پاکستان، تولید نموده بودند.

فُرصتهای از دست رفته،

اداره بوش، هنگامی که بعد از ۱۱ / سپتامبر طالبان را بر انداخت، این کار را با به اصطلاح «نشان پای خفیف» انجام داد، یعنی: استفاده از کارمندان «سی. آی. ای.» و

سربازان «قوای خاص» (امریکایی) به منظور انسجام اتحاد شمال و دیگر قوماندانان افغانی در روی زمین و حمایت آن‌ها با قوای هوایی. حکومت امریکا، بعد از آن که عملیات نظامی را به سرعت انجام داد، از مساعی ملل متحد به منظور تشکیل دولت جدید و انجام تحول سیاسی حمایت نمود و با بی میلی به تشکیل قوای امنیتی کمکی بین المللی (ایساف)، به منظور کمک به دولت جدیدالتأسیس افغانی جهت تأمین امنیت و بازسازی قوای نظامی و پلیس موافقت کرد. در سال ۲۰۰۳م. «ایساف»، تحت قوماندۀ ناتو درآورده شد که نخستین عملیات نظامی ناتو در خارج از اروپا به شمار می‌رود. «ایساف» به تدریج عملیات خود را از کابل به اکثریت ولایتهای افغانستان توسعه داد. در حال حاضر، نیروی متشکل از حدود «۳۲۰۰۰» سرباز امریکایی و ائتلاف بین المللی در امر کمک امنیتی و عملیات ضد تروریستی مصروف اند. دفتر کمکهای ملل متحد در افغانستان مساعدهتهای جامعه بین المللی را در بازسازی سیاسی و اقتصادی انسجام میبخشد.

بلافاصله پس از سرنگونی طالبان، موجودیت عساکر قوای ائتلافی (در افغانستان) نقش بازدارنده را هم در قبال اقدامهای خرابکارانه علنی از خارج و هم در برابر جنگ و ستیز آشکار میان نیروهای متعدد (داخلی)، که توسط واشنگتن مجدداً مسلح گردیده بودند، ایفا نمود. این عامل بازدارنده فرصتی را برای ساختمان دولتی دارای توانایی انجام وظیفه به وجود آورد. ولی این دولت که اکنون در مرکز درگیری منطقه‌یی و جهانی قرار دارد- نی در حاشیۀ آن، میبایستی مناطق همجوار خود را، به جای جداکردن، وصل میکرد و این هدفیست که مطالبه‌های زیادی را مطرح میکند. تحقق این هدف بزرگ مستلزم آن بود که دولتی با منابع و مشروعیت کافی جهت تأمین امنیت و انکشاف قلمرو خود تشکیل میگردد. این دولت، در عین زمان، باید معرف چنان هویت ژئوپولیتیک میبود که برای همسایه‌گان خود، به خصوص برای پاکستان- که به علت نفوذ عمیق آن در جامعه و سیاست افغانی توانایی آن را دارد که نقش خرابکارانه را هر زمانی که بخواهد ایفا نماید- تهدید کننده محسوب نمیشد. چنین یک پروژه عظیم و فراگیر ایجاب میکرد که ایالات متحده امریکا و متحدان آن

سربازان اضافی، به خصوص در منطقه سرحدی جا به جا می‌کردند و سرمایه گذاری سریع الثمر در تجدید ساختمان روی دست می‌گرفتند. این امر مستلزم آن بود که ریفرم سیاسی و انکشاف اقتصادی در مناطق قبایلی پاکستان نیز به عمل می‌آمد.

بسیار اندک از آنچه که در بالا گفته شد به وقوع پیوسته است و اکنون قیمت عواقب آن را هم افغانستان و هم حامیان بین المللی آن می‌پردازند. دوباره مسلح کردن جنگسالاران، شخصیت‌هایی را نیرومند ساخته که مردم افغانستان آن‌ها را ردّ نموده اند؛ قادر ساختن اتحاد شمال به گرفتن کابل باعث آن گردید که غیرقابل اعتمادترین عناصر برای پاکستان زمام امور قوای امنیتی را به دست گیرند و مخالفت قصر سفید با اندیشه «کشور آبادی» منتج به تأخیرهای عمده در بازسازی افغانستان گردید.

افزایش اثربخشی مساعدتهای اقتصادی در امر مرفوع ساختن فقر گسترش یابنده، که حکومت را ناتوان می‌سازد و استخدام جوانان بیکار در ملیشاهها یا قوای شورشی را تسهیل میکند، اهمیت حیاتی دارد.

افغانستان از لحاظ اقتصادی و اجتماعی از همسایه گان خود خیلی عقبمانده است. خارج از ساحه نیمه صحرائی افریقا، افغانستان فقیرترین کشور جهان به شمار می‌آید و از این رو دولت آن خیلی ناتوان و غیر مؤثر است. عواید داخلی که حکومت در سال گذشته جمع آوری نمود، سرانه (هر نفر) به تقریباً «۱۳ دالر» میرسد. حکومت با این مقدار عاید به مشکل خواهد توانست برای اتباع خود یک جعبه کوکاکولا از فابریکه نوشابه سازی که اخیراً در نزدیکی کابل افتتاح گردیده است خریداری نماید، چه رسد به اجرای تمام آن وظایف مهمی که روی دست دارد.

از آن جایی که افغانستان برای مدت بسیار طولانی به شدت فقیر بوده است، رشد واقعی (به استثنای رشد تولید موادمخدر) از سال ۲۰۰۲ تا امسال به طور متوسط بیش از «پانزده درصد» بود. این رشد تا اندازه زیادی ناشی از مصارف قوای خارجی و

سازمانهای امدادی بین‌المللی و پایان خشکسالی بود. اما، در سال گذشته، رشد «۹ درصد» پایین آمد؛ گزارش نوامبرِ ملل متحد و حکومت افغانستان حاکی از آن است که رشد «هنوز به حد کافی افزایش نیافته است تا بتواند در مدت نسبتاً کوتاه تعداد زیادی از مشاغل جدید لازم برای کاهش قابل ملاحظه فقر یا تخفیف نارضایتی همه گانی مردم به وجود آورد. حقیقت این است که صرفاً پیشرفت محدود در امر افزایش تولید انرژی، احیای کشاورزی و انکشاف اقتصادی روستاها و نیز در جلب سرمایه گذاری جدید به عمل آمده است.»

سطح بلند بیکاری موجب افزایش درگیریهای (مسلحانه) گردیده است. چنان که یک تاجر میوه از کندهار برایم گفت: «افغانها بدان جهت به جنگ روی می آورند که بیکار اند.» اکنون که حباب اقتصادی بعد از جنگ شکاف برداشته است، اوضاع ناشی از بیکاری بدتر خواهد شد. قیمت املاک و کرایه منازل مسکونی و دیگر تعمیرات در کابل رو به کاهش است و سطح خریداری منازل مسکونی پایین آمده است. فروشندگان میوه و سبزیها کاهش «۲۰ درصد» را در تقاضا گزارش داده اند و کمپنیهای ساختمانی در کابل کاهش قابل ملاحظه را در کاریابی و مرزها نشان میدهند. خشکسالی در برخی مناطق کشور نیز منجر به بیجاشدن مردم و تقلیل در اشتغال کشاورزی گردیده است و افزایش قابل ملاحظه در محصولهای کوچک تا اندازه یی آن را جبران نموده است.

علاوه بر آن، کمبود انرژی برق هنوز هم بزرگترین معضل باقی مانده است. هیچ گونه پروژه عمده تولید برق جدیداً احداث نگردیده است و کابلیها امروز کمتر از پنجسال گذشته انرژی برق در اختیار دارند. در حالی که خارجیان و افغانهای ثروتمند ایرکاندیشنرها (وسایل سردکننده هوا)، گرم آبه های برقی، کمپیوترها و تلویزیونهای ماهواره یی خود را با جنراتورهای شخصی فعال میسازند، کابلیهای متوسط الحال از تابستان بدون بادپکه رنج بردند و انتظار زمستان بدون محروقات را میکشند. کابل دو زمستان گذشته را با جنراتورهایی که توسط امریکا خریداری و ذریعه نفت دیزل به

کار انداخته شده بودند، سپری نمود. امسال، امریکا وجوهی برای این منظور تخصیص نداده است.

جرم و جنایتِ رو به افزایش، به خصوص اختتافِ تاجران و دیگر متشبثانِ خصوصی به منظور دریافت پول، نیز به فرار سرمایه مدد میرساند. گرچه هیچ گونه احصاییه معتبر وجود ندارد، مردم در سرتاسر کشور، به شمول کابل، اظهار میدارند که جرایم در حال گسترش است- و شکایت میکنند که پلیس خود منبع عمده جرایم است. راپورهای زیادی وجود دارد، حاکی از این که اختتاف کننده گان و دزدان از یونیفورم پلیس استفاده نموده اند. در ۲۴ / اگست مردانی که یک موتر جدید با پلیتهای پلیس را میراندند، موتر واگون یک بانک را که حامل «سه صد و شصت هزار دالر» بود فقط در چند قدمی وزارت داخله غارت کردند.

فساد و بی کفایتی پلیس (که فاقد تعلیم و تربیه واقعی و ملزومات اساسیست) در هنگام آشوب ماه می گذشته، که در اثر تصادم یکی از عراده های نظامی امریکا به وقوع پیوست، برملا گردید. آشوبگران، با دادن شعارهای ضد امریکایی و ضد رییس جمهور کرزی، تعمیر پارلمان، دفاتر وسایل اطلاعات جمعی و سازمانهای غیرحکومتی، اقامتگاههای دیپلماتیک، محلهای فحشا و هوتلها و رستوانهایی که مظنون به عرضه مشروبات الکهولی بودند را مورد حمله قرار دادند. قوای پلیس، که اکثر آن ها ناپدید شده بودند، بی کفایتی خود را به اثبات رسانیدند و آسیب پذیری حکومت در برابر خشونت گروهی را ظاهر ساختند. در عین زمان، بنا بر تنشهای رو به افزایش فرقه یی- تباری در داخل گروههای نخبه گان حاکم، کرزی که متعلق به تبار پشتون است، (پشتونها اکثریت نفوس افغانستان را تشکیل میدهند) رهبران اپوزیسیون را متهم نمود که خشونت تظاهرکننده گان را، که عمدتاً از پنجشیر (پایگاه اتحاد شمال) بودند، دامن زده اند. (رهبران پنجشیری این اتهام را رد میکنند).

پاسخ کرسی در قبال حادثه یادشده این بود که، به عوض استحکام و توسعه اصلاح سازی دستگاه پلیس، قوماندانان متعلق به گروه اتحاد شمال را در مقامهای مهم قوای پلیس گماشت. کرسی استدلال نمود که بدان علت به این عمل ناعاقبت اندیشانه وادار گردید که جامعه بین المللی به تقاضاهای پیهم وی مبنی بر تهیه منابع کافی برای پلیس پاسخ مثبت نداده است.

تشکیل اردوی ملی افغانستان، که اکنون بیش از «۳۰ هزار» سرباز دارد، یکی از پیروزیهای نسبی پنجسال گذشته به شمار می آید. یکی از علل این پیروزی آن است که از میتود سربازگیری عمدتاً جدید استفاده به عمل می آید. در حدود «۶۰ هزار» سرباز محارب مجرب، که از ملیشاهای خلع سلاح شده باقیمانده اند، به جای پیوستن به اردو، در پلیس، مؤسسه های امنیتی خصوصی و شبکه های جنایت سازمان داده شده و در بعضی موارد در هر سه بخش یادشده، جذب گردیده اند. (به طور نمونه): دین محمد جرأت، یک قوماندان سابق مجاهدین، در وزارت داخله رتبه جنرالی به دست آورد. تعداد زیادی مردم، به شمول همکاران مجاهد قبلی او، معتقد اند که موصوف چهره عمده در عقب جنایت سازمان داده شده است و مسؤول قتل یک وزیر کابینه در فبروری ۲۰۰۲م. میباشد. (هم چنان دین محمد جرأت برای اداره محافظت و تحقیقات امریکا، یک مؤسسه تکزاسی که برای دفترها و مؤسسه های بین المللی و پروژه های ساختمانی محافظان امنیتی استخدام مینماید، کار میکند.

این محافظان امنیتی عمدتاً از میان ملیشای "جرأت" و کارمندان فعلی وزارت داخله انتخاب میگردند.)

در چنین اوضاع و احوال، اقتصاد مربوط به موادمخدر در حال شکوفاییست. ضعیف بودن دولت و فقدان امنیت برای اساسگذاری فعالیت مشروع اقتصادی به این شکوفایی کمک نموده است. بر طبق آمار دفتر ملل متحد برای موادمخدر و جرایم، در سال گذشته تولید کوکنار در کشور به مقدار بیسابقه، یعنی «۶۱۰۰ تن متریک»، رسید

که در مقایسه با مجموع محصولات سال ۲۰۰۵م. یک افزودی «۴۹ درصد» را نشان میدهد. این افزایش، ادعاهای گذشته درباره پیشرفت را، که بر مبنای «پنج درصد» کاهش کشت در سال ۲۰۰۵م. صورت گرفته بود، دروغین به اثبات میرساند. امریکا معیشت بدیل را که کشاورزان توقع داشتند تهیه نکرد و به فشار خود بر حکومت افغانستان به خاطر اقدام در نابودسازی کوکنار، که کاریست بیهوده، ادامه داد. طالبان از سیاست نابودی کشت کوکنار استفاده نمودند تا حمایت دهقانان را کمایی نمایند.

مساعی حکومت و جامعه بین المللی بر ضد موادمخدر زمینه و بهانه مساعدی را برای مأموران فاسد (حکومتی) به وجود آورده است تا از معامله کننده گان (موادمخدر) رشوه های بزرگ دریافت نمایند. چنین منبع عواید سرشار توجه قوماندانان ملیشاهای سابق (مجاهدین) را، که بعد از خلع سلاح به وزارت داخله پیوسته اند، جلب نموده است. مقامهای رییس (قوماندان) پلیس در محلهای کشت کوکنار به داوطلبانی به فروش رسانیده میشود که بلندترین قیمت را پردازند:

به اندازه «صدهزار دالر» در بدل منسوب شدن یک شخص در مقامی که دارای معاش ماهانه «۶۰ دالر» است پرداخته میشود. در حالی که طالبان کشتکاران خورده پا را در مقابل سیاست دولت مبنی بر نابودی محصولات حفاظت مینمایند، حتی یک نفر از مأموران بلند رتبه حکومتی در رابطه با فساد و سوءاستفاده در عرصه موادمخدر مورد تعقیب قانونی قرار نگرفته است.

موادمخدر صرفاً بخشی از شبکه قاچاق بزرگ ماورای سرحد را تشکیل میدهد. این شبکه از زمان طولانی به این سو قسمت قابل ملاحظه معیشت گروههایی از مردمان مسکون در نوار مرزی، یعنی پشتونها و بلوچها، را تأمین نموده است. القاعده، طالبان، جنگسالاران و مأموران فاسد متعلق به تمام فرقه های تباری از طریق حفظ و مراقبت این شبکه و به دست آوردن طعمه یی از آن سود میبرند. به همین جهت است که

سکتور بزرگ اقتصاد غیرقانونی، که زیربنای مالیاتی عدم امنیت را تشکیل می‌دهد، در حال شکوفاییست، در حالی که رشد اقتصاد مشروع خیلی بطیست.

پاکستان به حیث پایگاه طالبان،

بنگاه نظامی پاکستان به جنگهای متعدد در داخل و اطراف افغانستان همواره به حیث یک وظیفهٔ مربوط به منافع قشری و منافع امنیت ملی خود برخورد نموده است: قبل از همه همسری و ایجاد توازن با هند مطرح است. هند، کشوریست دارای نفوس و منابع به مراتب بیشتر که نخبه گان آن، حداقل از دیدگاه پاکستان، مشروعیت موجودیت پاکستان را به صورت کامل نمیپذیرند. به منظور دفاع پاکستان در قبال خطر تجزیه، حکومت‌های پاکستان کوشیده اند ناسیونالیزم پشتون و بلوچ را، قسماً از طریق پشتیبانی ملیشاهای اسلامگرای پشتون، خنثی سازند. این ملیشاهای جنگ غیرمتناظر را در افغانستان و کشمیر پیش می‌برند و با اکثریتهای انتخاباتی مخالفان سیطرهٔ نظامیان از طریق خشونت و قدرت خیابانی به مقابله می‌پردازند.

مذاکره های شتابنده بین ایالات متحدهٔ امریکا و پاکستان، که بلافاصله پس از حوادث «۱۱/ سپتامبر / ۲۰۰۱م.» در امریکا به عمل آمد، روش پاکستان را تغییر داد، نی منافع آن را. برای پاکستان پشتیبانی از طالبان آن قدر با اهمیت بود که حتی پرویز مشرف حاضر گردید جنگ با ایالات متحدهٔ امریکا را بپذیرد، نی ترک گفتن متحدان خود در افغانستان را. در عوض، موصوف سعی نمود تا واشنگتن را ترغیب نماید به نوعی از حکومت «طالبان میانه رو» موافقه نماید، یا اگر این امر میسر نباشد، حداقل نگذارد اتحاد شمال، که پاکستان آن را متحد هند میدانست، وارد کابل گردد و به تشکیل حکومت پردازد. توافق واشنگتن به تخفیف کنترل اتحاد شمال از طریق کاربرد بقایای رژیم سلطنتی افغانستان کار زیادی را در آرام ساختن جنرالهای اسلام آباد از پیش نبرد، چه رسد به قانع ساختن میجرها و کرنیل های پاکستانی که سالهای زیادی را در پشتیبانی از طالبان در مناطق سرحدی سپری نموده اند. با این وصف به منظور

جلوگیری از متحد شدن امریکا با هند، اولیای امور اسلام آباد به مهار کردن (موقتی) ماشین جنگ غیرمتناظر خود تن در داد تا در بدل آن به تخلیه مصون صدها افسر و کارمند استخباراتی پاکستانی از افغانستان، که عملیات نظامی طالبان در آن کشور را نظارت و رهبری مینمودند، موفق گردد.

ایالات متحده امریکا دوباره سازماندهی بی سر و صدای طالبان در پاکستان را تحمل نمود، به شرط آن که اسلام آباد حق تأسیس پایگاههای نظامی را برای قوای امریکایی در قلمرو خود اعطا نماید، شکار رهبران طالبان را دنبال کند و شبکه تکثیر تکنالوژی هسته‌یی عبدالقادرخان را مسدود نماید. ولی پنجسال بعد، فراهم آوری پناهگاه مصون برای طالبان در پاکستان، همراه با کمکهای متداوم شیخ نشینهای خلیج فارس، برای طالبان زمینه آن را فراهم ساخت تا موجودیت خود را هم در مناطق سرحدی پاکستان و هم در افغانستان توسعه و تعمیق بخشند. حتی در شرایطی که نیروهای افغانی و بین‌المللی شورشیان را در حمله‌های پیهم شکست داده‌اند، ضعف حکومت و گندبودن روند بازسازی- و نیز فراهم آوری پایگاه دائمی برای رهبران طالبان در پاکستان- از پیروزی واقعی جلوگیری نموده است.

"جیمز جونز"، یک جنرال قوای بحری امریکا و سرقوماندان قوای متحدان در ناتو (اروپا)، در اظهارات «۲۱ / سپتامبر / ۲۰۰۶م.» خود در یک جلسه (علنی) کمیته روابط خارجی سنای امریکا این حقیقت را تأیید نمود، که قرارگاه مرکزی طالبان هنوز در شهر کویتة پاکستان به فعالیت خود ادامه میدهد. اطلاعات استخباراتی واصله به مقامهای رسمی قوای نظامی غربی در افغانستان حاکی از شواهد مفصل و قویست، مبنی بر این که اداره «آی. اس. آی» پاکستان فراهم آوری کمک برای شورای رهبری طالبان در آن شهر را رهبری مینماید.

شورای دیگری از قوماندانی طالبان، که عملیات شورشی در افغانستان شرقی را سازمان میدهد، در ایجینسی‌های قبایلی پاکستانی واقع در شمال و جنوب وزیرستان

جا به جا گردیده است. این شورا اتحاد خود را با جنگجویان طالبان پاکستانی و نیز با جنگ آوران جهادی خارجی استحکام بخشیده است. در ماه سپتامبر، مقامهای پاکستانی یک قرارداد صلح را با «بزرگان قبایلی وزیرستان شمالی و مجاهدان محلی، طالبان و علما (روحانیون اسلامی)» به امضا رسانیدند که تلویحاً به معنای تأیید این حکم است که جنگ بر ضد حضور ایالات متحده آمریکا و ناتو در افغانستان، یک جنگ جهاد است.

(مشرف در هنگام بازدید خود از ایالات متحده آمریکا این قرارداد را به طور نادرست به حیث توافق با «جمعی از بزرگان قبایلی» معرفی نمود.) بر طبق این قرارداد طالبان موافقه نمودند (از سرحد) به جانب افغانستان عبور نکنند و از «کشتار هدفگیرانه» رهبران قبایلی بی که با گروه طالبان مخالفت مینمایند خودداری ورزند و باید جنگجویان خارجی یا به طور صلح آمیز زنده گی کنند، یا منطقه را ترک گویند. ولی فقط ده روز بعد از امضای قرارداد، دو نفر از بزرگان قبایلی مخالف طالبان به قتل رسیدند. سخنگویان نظامی آمریکا میگویند، که حمله های ماورای سرحد بعد از توافق یادشده سه برابر افزایش یافته است.

در بخش شمالی کشور، گلبدین حکمتیار رهبر بنیادگرای سابقه دار، که از سال ۱۹۷۳م. به این سو مورد التفات «آی. اس. آی» قرار دارد، از پشاور، شهر شمالغربی پاکستان و از ایجینسی های قبایلی باجور و مهمند که در مناطق نوار مرزی شمالشرقی با افغانستان موقعیت دارند، مصروف فعالیت است. این منطقه بیست که در آن ضربه راکتی یک هواپیمای پریداتور (شکاری) آمریکا بین «۷۰ تا ۸۰» نفر را در یک مدرسه تربیه جنگجویان در «۳۰ / اکتوبر» به قتل رسانید. هم چنان، بن لادن و ایمان الظواهری، رهبر شماره دوم القاعده، به احتمال قوی در این منطقه به سر میبرند.

نیرومندی و پاینده گی شورش طالبان را نمیتوان صرفاً به پناهگاه طالبان در پاکستان خلاصه نمود. ولی (طوری که تجربه نشان داده است) تا کنون شماری بسیار اندک از شورشهایی که از پناهگاه مصون در خارج برخوردار بوده اند مغلوب گردیده اند. هم چنان این استدلال که رشد بطی اقتصاد و فقر ناشی از آن موجب شورش اند نی حمایت پاکستان از طالبان، قانع کننده نیست، زیرا در افغانستان شمالی و غربی نیز جرایم و بی امنیتی رخ میدهد ولی در آن مناطق خشونت و شورش انسجام یافته بر ضد دولت وجود ندارد.

مرکز میتواند پایدار باشد،

برای چندین سال، پاسخ واشنگتن در قبال اظهارهای مکرر کرزی درباره پناهگاه طالبان در پاکستان این بوده است، که به موصوف اطمینان دهد که اسلام آباد همکاری میکند و این که اعتراضهای علنی ثمری ندارد و امریکا به مسأله رسیده گی خواهد کرد. ولی اطمیناندهی واشنگتن در مورد این که قوای امریکا «بقایای» طالبان و القاعده را به زودی محو خواهد کرد نادرست به اثبات رسیده است. هم چنان ایالات متحده امریکا وسایل و منابع کافی در دسترس کرزی قرار نداده است تا او را قادر سازد که دولت افغانستان را استحکام بخشد و بدین وسیله مقاومت در برابر طالبان را تقویت نماید. استراتیژی کوتاه مدت کرزی مبنی بر متحد ساختن خویش با قدرتمندان فاسد و بدکردار در داخل کشور- که به قول او پاسخ لازم به مسأله دریافت منابع غیرکافیست- مساعی مربوط به بازسازی دولت افغانستان را بیشتر صدمه زده است.

مقامهای رسمی غربی و افغانی در مورد این سوال که کمک پاکستان به طالبان تا چه اندازه در عالیترین سطح تشکیلات نظامی پاکستان هدایت داده میشود یا مورد تحمل و اغماض قرار میگیرد اتفاق نظر ندارند، ولی همه آن ها روی یک چیز به توافق رسیده اند و آن این است، که به گفته یک فرمانده نظامی ارشد غربی، «رهبران پاکستان

توانایی آن را دارند که قومانده و کنترل طالبان را در عالیترین سطوح آن بر هم زنند»، ولی هرگز این کار را نکرده اند. فلج کردن قومانده و کنترل طالبان (در پاکستان) کلید پیروزی کامل است، نی جلوگیری از «عبور» یا «نفوذ» آن ها (به افغانستان) به حیث اقدام تاکتیکی (موقتی) یی که مقامهای پاکستانی تلاش میورزند توجه عامه را به آن برگردانند.

رسیدن به این هدف مستلزم آن است که پاکستان تحت فشار جدی قرار داده شود.

تا کنون ایالات متحده آمریکا و متحدان آن حتی پیغام ثابت و پیوسته یی را به سمع اسلام آباد نرسانده اند. باید حداقل مقامهای رسمی امریکایی اظهارات انکارکننده به نماینده گی از اسلام آباد را متوقف سازند. چنان که، "جنرال جان ابی زید"، قوماندان قوای امریکا در شرقمیان، این کار را در کابل در «۲۷ / اگست» انجام داد، وقتی موصوف ادعا نمود که او «مطلقاً باور ندارد» که پاکستان به طالبان کمک میکند. به همین گونه، ناتو و اعضای ائتلاف (بین المللی) یک اقدام مشترک و هماهنگ در زمینه به عمل نیاورده اند، قسماً از بیم آن که این امر موجب خواهد شد که پاکستان همکاری خود را (در مبارزه جهانی) بر ضد تروریزم کاهش دهد. نادیده گرفتن حمایت پاکستان از طالبان در حکم پذیرفتن شکست ناتوست. متحدان باید پیغام (اخطاریه) نیرومندی را به اطلاع پاکستان برسانند، به این معنی که: اقدام قاطع نکردن در برابر ساختار قومانده طالبان در بلوچستان، صلح و امنیت بین المللی را، چنان که در منشور ملل متحد تعریف گردیده است، در مخاطره قرار میدهد. در این صورت، رهبران پاکستانی، که (عمدتاً به منظور رقابت و برابری با هندوستان) مشتاق اند، نشان دهند که حکومت شان یک اشتراک کننده کامل در جامعه بین المللیست، در صدد اجتناب از چنین یک انتخاب بر خواهند آمد. واشنگتن نیز باید موقفی را اتخاذ نماید: پاکستان، تا زمانی که اقدام به برچیدن ساختار قومانده طالبان نکند، نباید بتواند به استفاده از کمکهای نظامی امریکا و مساعدتهای بین المللی ادامه دهد.

واشنگتن باید در این موضوع و در مسایل دیگر، سیاست اداره بوش مبنی بر مرتبط ساختن منازعه های محلی با «جنگ جهانی ضد ترور» را دگرگون سازد و در عوض، به هر یک به طور جداگانه با در نظر داشت شرایط و مشخصات هر کدام رسیده گی نماید. یک ارزیابی واقع بینانه از نقش پاکستان ایجاب میکند که آن کشور در دیوان محاسبه های «جنگ ترور» از ستون «با ما» به ردیف «بر ضد ما» تغییر موقعیت داده نشود، بل که این حقیقت درک گردد که سیاست پاکستان محصول ادراکات، منافع و تواناییهای رهبران آن است نی زاده منافع و مواضع حکومت امریکا.

پناهگاه و حمایتی که طالبان از آن در پاکستان برخوردار اند تا اندازه یی پاسخگوست به ادعاهایی که افغانستان بر ضد پاکستان نموده است و نیز بدان جهت است که اسلام آباد هم در مورد نفوذ هند در افغانستان و هم از ناحیه پشتیبانی افغانستان از فعالیت ملیگرایان پشتون و بلوچ در آن سوی خط دیورند تشویش دارد.

بنا بر آن، وارد آوردن فشار توحید شده بر پاکستان باید با اقدامهایی در جهت رسیده گی به نگرانیهای اساسی اسلام آباد همراه باشد. ایالات متحده امریکا و متحدان آن باید دولت افغانستان را تشویق نماید که مباحثه یی را در داخل کشور روی موضوع حساس به رسمیت شناختن خط دیورند در بدل تضمینهای ثبات (در افغانستان) و دسترسی آن کشور به کوریدورهای (مجرهای) مصون تجارت و ترانسپورت به بنادر پاکستان به راه اندازد. تبدیل کردن منطقه سرحدی به ساحه همکاری به جای خصومت مستلزم به راه انداختن اصلاحات و تحولات در قلمروهای قبایلی خواهد بود. هم چنان، واشنگتن باید از هند و افغانستان مطالبه نماید که اقدامهایی را اتخاذ نمایند تا به پاکستان اطمینان دهند که مناسبات دوجانبه آن ها تهدیدی را متوجه اسلام آباد نخواهد کرد. اگر، چنان که برخی منابع ادعا مینمایند، طالبان آماده اند از موقف اصرار بر برآورده شدن حداکثر مطالبه های خود صرف نظر نمایند و تضمینهایی را بر علیه تأسیس مجدد پایگاههای القاعده بدهند، دولت افغانستان میتواند موضوع ورود آن ها در سیستم سیاسی را مورد بحث قرار دهد.

چنین یک تغییر در سیاست امریکا در قبال پاکستان مستلزم آن است که از پشتیبانی رییس جمهور مشرف به حمایت از دموکراسی تغییر موضع داده شود. مردم پاکستان در تمام انتخابات ملی نشان داده اند که پشتیبانی از احزاب افراطی و بنیادگرا، سطحی و ناچیز است. ظهور و تحکیم مجدد مرکز سیاسی ملکی و نیز قشر تاجران و متشبثان خصوصی پاکستانی، که از بازسازی افغانستان منفعت میبرند، فرصتی را فراهم آورده است که فراسوی تاریخ اتکای امریکا بر حاکمان نظامی، حرکت صورت گیرد. واشنگتن باید مناسبات با ثبات تر و پایدارتر با چنان پاکستانی برقرار سازد که با همسایه گان خویش و نیز با خود در صلح و صفا به سر برد.

بازگشت از ورطه سقوط،

ایجاد یک دولت مؤثر در افغانستان پروژه بیست درازمدت که لازمه آن پایان بخشیدن به درگیری مسلحانه عمده، ارتقای سطح رشد اقتصادی و تعویض تدریجی تولید خشخاش به دیگر انواع فعالیت اقتصادیست. ولی بحران اخیر چنان ضعفهای داخلی را برملا ساخت که نی تنها ضرورت اقدامهای درازمدت، بل که لزوم تدابیر انتقالی کوتاه مدت را نیز مطرح میکند.

دو نقطه ضعیف و خطرناک در دولت افغانستان امروزی، وزارت داخله و دستگاه قضاییست. هر دو عمیقاً فاسد و فاقد پرسونل ورزیده، وسایط و منابع اساسی اند. در حالت فقدان قضات، پلیس و اداره کننده گان مؤثر و صادق، دولت نمیتواند امنیت داخلی را طوری که لازم است تأمین نماید و در صورتی که حکومت نتواند امنیت را برقرار سازد، مردم آن را به حیث حکومت نخواهند شناخت.

در سال ۲۰۰۵م.، قوای نظامی ائتلاف پلانی را برای انجام اصلاحات عمیق در وزارت داخله مطرح نمود. رییس جمهور و وزیر داخله مأموران اداری و منصبداران پلیس را

در سرتاسر کشور تعیین مینمایند. این اصلاحات نمیتواند به موفقیت منتهی گردد، مگر آن که رییس جمهور کرسی رهبری فاسد و بی کفایت وزارت داخله را تعویض نماید و از اصلاحات کاملاً پشتیبانی کند. در هر صورت، پلان متذکره بالا، که «۳سال» از پلان مطروحه برای تأسیس وزارت دفاع عقب افتاده است، برای افغانها تا اواسط ۲۰۰۷م. هیچ ثمری به بار نخواهد آورد. در سپتامبر گذشته، حکومت سیستم بررسی و تحقیق کفایت و صداقت مأموران و مجریبان امور را به وجود آورد. گرچه یافتن افراد لایق و با کفایت، که بخواهند در مناطق روستایی زنده گی خود را به خاطر معاش ماهانه «۶۰-۷۰ دالر» در مخاطره قرار دهند، یک امر دشوار خواهد بود، ولی این روند بررسی و کنترل اگر به طور درست به کار گرفته شود، میتواند (حداقل) به عدم تکرار مقرریها و تعییناتی که بعد از آشوب بهار گذشته با شتاب صورت گرفت کمک نماید.

مقامهای حکومتی معتقد اند که بزرگترین معضله در اداره ملکی، مشکلیست که در سطح بخشها (ولایتها و ولسوالیها) وجود دارد. بزرگان بیش از ده ولایت، طی مصاحبه های متعدد، شکایت کنان گفتند، که حکومت هرگز با آن ها مشوره نمیکند. عده یی از وزرا پیشنهاد نموده اند، که باید تعدادی از بزرگان و علما در هر یک از بخشها (ولسوالیها) استخدام گردند تا به حیث چشم و گوش حکومت فعالیت نمایند، با والیان و رییس جمهور ملاقات کنند، پروژه های کوچک را اداره نمایند و آنچه را که در مساجد موعظه میگردد تحت کنترل قرار دهند. وزرای مذکور مصرف این برنامه را در حدود «پنج میلیون دالر» سالانه برآورد نموده اند. این بزرگان میتوانند در جلب و احضار «۲۰۰» مرد جوان از هر ولسوالی، که به حیث پلیس کمکی خدمت خواهند کرد، نیز همکاری نمایند. جوانان مذکور باید آموزش اساسی، وسایط و وسایل لازم را دریافت نمایند و تحت قومانده یک افسر آموزش دیده پلیس خدمت نمایند. معاش پلیس کمکی، برخلاف ملیشاهها، باید به صورت انفرادی پرداخت گردد و تحت قومانده افسران حرفه یی پلیس، که باید خارج از محل مربوطه استخدام و مقرر گردند، فعالیت نمایند. بزرگان محل باید در رابطه با چگونه گی فعالیت قوای پلیس کمکی جوابده باشند.

محاكم نیز به برخی اقدامهای اصلاحی و تکمیلی موقتی ضرورت دارند. مردم و بزرگان قومی از فساد در سیستم قضایی شدیداً شاکی اند. این امر بسیاری از مردم را واداشته است که اجرای شریعت اسلامی را تقاضا نمایند. آن ها شریعت اسلامی را در مغایرت با قانون سیکولر (غیرمذهبی) تلقی نمیکنند بل که آن را مخالف فساد میدانند. یک ریش سفید از ولایت (پکتیا) گفت، «اسلام میگوید که اگر دزدی را پیدا کردید باید او را مجازات نمایید. اگر یک قاتل دستگیر میشود باید محاکمه و اعدام گردد. در کشور ما، وقتی یک قاتل توقیف میشود، بعد از ششماه به قاضی رشوت میدهد و فرار میکند. اگر یک عضو پارلمان به قتل برسد، قاتل او بعد از سپری نمودن «۳-۴ ماه» در زندان در بدل رشوت رها میگردد.» اجرای تصامیم محاکم اسلامی توسط حکومت همواره پایه‌ اساسی مشروعیت دولت را در افغانستان تشکیل میدهد، و عدم اجرای آن رهبران مذهبی را که هنوز دارای نفوذ قابل ملاحظه بر افکار عامه اند، در موقف ضد حکومت قرار میدهد.

ستره محکمه (محکمه عالی) جدید، که سیستم قضایی را اداره مینماید، به تاریخ « ۵ / اگست» بعد از مراسم تحلیف به کار آغاز نمود. این انکشاف مثبت انجام اصلاحات در سیستم قضایی را امکانپذیر میسازد. ولی کار تربیة څارنوالان (مدعی العمومها)، قاضیها و وکلای مدافع سالها را در بر خواهد گرفت. در عین زمان، یگانه ظرفیت حل منازعه ها و انفاذ قانون در اکثر نقاط کشور در وجود شوراهای قومی یا دهاتی و ملاحی که شریعت را به طور خشن تفسیر مینمایند باقی میماند.

در طی سالهای انجام اصلاحات، تنها بدیل‌های واقعی که در قبال جامعه افغانی وجود دارند یا انفاذ چنین قوانین مرسوم اسلامیست و یا فقدان کامل قانون. حکومت افغانستان و حامیان بین المللی آن باید راهها و شیوه های ادغام چنین طرزالعملهای (عنعنه یی) در سیستم حقوقی را جستجو نمایند و آن ها را مورد تجدیدنظر قضایی یا اداری قرار دهند. این برنامه میتواند عده یی از رهبران مذهبی اسلامی را که برای

بیش از «۱۲۰۰ تن» از آن ها مقرریهای حکومت در سال جاری قطع گردیده است، دوباره تحت نظارت حکومت قرار دهد.

مساعی برای تزریق کمکهای بین المللی در وجود حکومت با دشواریهای عمده رو به رو گشته است: در سالهای «۲۰۰۵-۲۰۰۶م»، حکومت صرفاً «۴۴ درصد» جوهی را که برای پروژه های انکشافی دریافت نموده بود به مصرف رسانیده است. در عین زمان، بر طبق آمار وزارت مالیه، کشورهای کمک کننده در حدود «۵۰۰ میلیون دالر» را در کمکهای تخنیکی بی که به طور ضعیف و بدون انسجام طرحریزی شده بود خرج نموده اند. بانک جهانی برنامه بی را تدوین مینماید که حکومت را قادر خواهد ساخت تا مشاوران تخنیکی مورد ضرورت خود را خود استخدام نماید، نی این که مستشارانی را که کشورها و مؤسسه های کمک کننده مطابق به اولویتهای خودشان اعزام مینمایند انسجام بخشد. ایالات متحده امریکا باید از این ابتکار پشتیبانی نماید و همراه با آن برنامه جامع را به منظور افزایش ظرفیت اجرایی وزارتها طرح و تطبیق نماید.

چنان که مطالعات متعدد در طی سالها به طور مستند نشان داده است، افغانستان منابع کافی را که برای ثبات آن لازم است دریافت ننموده است. قوماندانان نظامی قوای ائتلاف بین المللی، که هر روز با نتایج این کمبود رو به رو اند، برآورد نموده اند که واشنگتن باید منابع اختصاص داده شده برای افغانستان را دوچند افزایش دهد. ضرورتهای عمده عبارت اند از: ساختمان سرکها، خریداری دیزل برای تولید عاجل برق، توسعه خریداری برق از ماورای سرحد، سرمایه گذاری در پروژه های آبیاری به منظور بهبود حاصلدهی کشاورزی، انکشاف زیربنای استفاده از مواد معدنی و برنامه جامع برای ارتقای سطح مهارت و تخصص کارکنان سکتورهای عامه و خصوصی.

هم چنان برای افغانستان ضرور است، که با خطر ناشی از اقتصاد موادمخدر به چنان طریقه بی برخورد نماید که به اقدامهای عمومی امنیت و ثبات کشور صدمه نزند. در

ابتدا، سیاست امریکا بعد از سقوط طالبان این بود که به تمام قوماندانانی که در کنار امریکا جنگیده اند، صرف نظر از شمولیت آنان در ترافیک موادمخدر، کمک نماید. سپس، هنگامی که مقتضیات «جنگ بر ضد موادمخدر» این مسأله را مطرح نمود، واشنگتن حکومت افغانستان را تحت فشار قرار داد تا به امحای حاصله‌های خشخاش اقدام نماید. این سیاست برای افغانها به معنای پاداش دلان ثروتمند موادمخدر و مجازات کشاورزان فقیر و خورده پا میباشد.

رژیم بین المللی کنترل موادمخدر باعث تقلیل استعمال مخدرات نمیگردد، بل که، با جنایی ساختن موادمخدر، سودهای عظیم نصیب جنایتکاران و گروههای مسلح و مأموران فاسدی که آن‌ها را حفاظت مینمایند میگردد. در افغانستان، چنین سیاست در نهایت امر درآمدهای عظیم برای دشمنان امریکا میسر میسازد. تا زمانی که تعهد ایدیالوژیکی در قبال چنین سیاست غیرمؤثر ادامه یابد- چنان که تا آینده قابل پیشبینی ادامه خواهد یافت- بهترین انتخاب دومی در افغانستان این خواهد بود که به مسأله موادمخدر به مثابه یک مسأله امنیت و انکشاف برخورد شود. تخمین گردیده است که مجموع ارزش صادراتی تریاک افغانستان «۳۰-۵۰ درصد» اقتصاد قانونی را تشکیل میدهد. چنین یک صنعت بزرگ نمیتواند از طریق انفاذ قانون ریشه کن گردد. ولی اتخاذ برخی اقدامها در این خصوص مفید خواهد بود، از قبیل: توسعه انکشاف دهات هم در مناطق کشت تریاک و هم در مناطق دیگر، به شمول اعمار سرکها و ایجاد سهولتهای ذخیره گاههای سردکننده به منظور ارتقای قابلیت عرضه محصولات بدیل به بازار، ایجاد زمینه کاریابی از طریق انکشاف صنایع جدید روستایی و انجام اصلاحات در وزارت داخله و دیگر ارگانهای حکومتی به چنان طریقه‌یی که بتواند اداره‌های مربوطه را از وجود چهره‌های عمده شامل در موادمخدر، صرف نظر از روابط سیاسی یا خانوادگی آن‌ها، تصفیه نماید.

حاصله‌های بیسابقه امسال خشخاش فشار امریکا در جهت از بین بردن حاصله‌ها، به شمول امحای آن از طریق دواپاشی هوایی، را افزایش بخشیده است. در اثر نابودسازی

حاصلها و در نتیجه افزایش قیمت‌ها پول بیشتر در دسترس انتقال دهنده گان قرار میگیرد و این امر دهقانان را به سوی شورشیان و جنگسالاران میکشانند. اگر واشنگتن میخواهد در افغانستان پیروز گردد، باید از طریق ایجاد وسایل معیشتی برای فقرای روستایی- که اکثریت نفوس افغانستان را تشکیل میدهند- و در عین زمان مورد حمله قراردادن معامله کننده گان عمدهٔ مواد مخدر و مأمورانِ فاسد، سرمایه گذاری نماید.

شناختن دشمن، شناختن خود،

حکومت بوش در حالتی وارد افغانستان گردید که در مورد بازسازی ملی بیعلاقه و در رابطه با عدم پیروزی مأموریتی که در قبال خود داشت محتاط بود. با این حال، حکومت امریکا مصمم بود که القاعده را مورد ضربت جدی قرار دهد، طالبان را خلع کند و سپس، با تهیهٔ کمکهای صرفاً بشری و حمایت از اردوی جدید افغانی، به پیشروی ادامه دهد. درست مانند آنچه که در دههٔ «۱۹۸۰م.» به وقوع پیوست، امریکا متحدان افغانی خود را صرفاً بر مبنای تمایل برای خلاص کردن خود از شر دشمنان امریکا انتخاب نمود، نی بر اساس توانایی آن‌ها در ایجاد ثبات (داخلی) و امنیت دولتی. تحول سیاسی‌یی که در اثر میانجگری ملل متحد تحقق پذیرفت و مساعی بازسازی که توسط وجوه ناچیز به عمل آمد موجب آن گردید که عواقب منفی چنین یک سیاست کوتاه بینانهٔ امریکا تا اندازه‌یی تخفیف یابد.

بعضی اشخاص در واشنگتن انتقادکننده گان سیاست افغانی، امریکا را متهم میکنند که گویا در زمان خیلی کوتاه توقعهای بسیار زیاد دارند و عقبگردها را در مرکز توجه قرار میدهند در حالی که دستاوردها را نادیده میگیرند. آنها مدعی اند که گیلان نیمه مملوست، نی نیمه خالی. ولی باید متوجه بود که گیلان بسیار کمتر از نیمه- مملوست و به روی یک میز جنبنده قرار دارد که خطرهای رو به افزایش، اگر مورد رسیده گی قرار نگیرند، آن را واژگون خواهند کرد.

طراحان سیاست امریکا هم در مورد افغانستان و هم دربارهٔ پاکستان داوری غلط نموده اند و بیشتر از همه، در مورد توانایی خود در انجام تحولات عظیم استراتژیکی به قیمت نازل قضاوت نادرست نموده اند. حکومت بوش، در حالی که مدعیست «شرقمیانهٔ نوینی» را ایجاد میکند، بی نظمی را گسترش داده و ایران را تقویت نموده است، ولی منطقه یی را که در آن خطر تروریزم جهانی آغاز گردید و خطر تروریزم جهانی در آن به موجودیت خود ادامه میدهد، تغییر نداده است. اگر ایالات متحدهٔ امریکا خواستار پیروزی در جنگ ضد تروریزم است، باید منابع و توجه خود را بر تأمین امنیت و ثبات در افغانستان متمرکز سازد.

www.ayenda.org